



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



5 جنوری 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

## سپهسالار محمد نادر خان و چگونگی اعلام سلطنت به استناد سه مأخذ مؤید هم (مبحث بیست و پنجم)

محمدنادر خان در طول راه از بمبئی تا خوست در هر موقع به نمایندگان مطبوعات که راجع به هدف برگشت او سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من به آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

در باره اینکه سپهسالار محمدنادر خان بعد از شنیدن فتح کابل از "علی خیل" جاجی به کابل آمد و شب را در حواشی شهر در قصر چهلستون گذرانید و فردای آن 24 میزان به سلامخانه ارگ کابل آمد و در آنجا به سلطنت رسید، گزارش هایی با عبارات متفاوت بیان شده که بعضی این گزارشات را برگرفته از مأخذ ذیل از نظر میگذرانیم، از جمله: کتاب "بحران و نجات" - نویسنده محی الدین انیس، کابل، سال 1308؛ کتاب "نادر افغان" - نویسنده برهان الدین کشکی، کابل، سال 1310 و کتاب "یادداشت های من" - نویسنده مارشال شاه ولی خان چاپ کابل (سال چاپ اول؟). قابل ذکر است که هر سه کتاب مذکور در راستای نظر حکومت نگاشته شده و محتوای آنها مشابهت تام را بهم میرساند.

### کتاب "بحران و نجات":

محی الدین انیس مؤلف کتاب فوق می نویسد: «24 میزان - اهالی کابل و نماینده های زیاد اطراف که در آنقدر روزها از حمله بر کابل و فتح آن خبر شده بودند و از هر طرف آمده میرفتند، امروز اطلاع یافتند که ناجی و حامی یگانه وطن وارد کابل میشوند. برای استقبال سردار نامداری که هر فرد جداگانه خود را مرهون مجاهدت و فداکاریهای اوشان میدانست، عموماً شتافتند.... از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن قطعاً جای قدم ماندن نبود. موکب سردار نامی در ساعت ده روز در حالیکه داخل و خارج سلامخانه از خلیق پر بود و در جمله نماینده های محترم خارجی که در کابل حضور داشتند، نیز موجود بودند، در سلامخانه وارد گردیده و تا نیم ساعت صدای تهلیل و تکبیر و دعای "زنده باد ناجی ملت افغانستان" بلند بود، بعد از آن به مفخرت این روز سعید یک نطق شکرانه ای از طرف عموم ملت به حضور سردار نامدار قرائت شد و متعاقب آن سردار نامی برپا شده بعد از آنکه شکریه خالق متعال را بر اینکه در آرزو و نذر خودشان که نجات وطن بود و آنرا نایل شده اند، ادا نمود، خاتمه نطق خود را بر این آوردند که من از این خرابیهای وارده وطن خیلی متأثرم و به شما توصیه میکنم تا به زودی از نقصانات این بحران تلافی نموده، مملکت را برای پیشرفت و ارتقای تدریجی که نصیبش باشد، آماده سازید. در اینجا از طرف عموم حاضرین پیشنهاد تکلف ایشان به قبولی عهده سلطنت و زمامداری قرائت شد و هنوز این قرائت تمام نشده بود که از هر طرف هلهله: "زنده باد اعلیحضرت محمدنادر خان پادشاه و ناجی و استقلال بخش افغانستان" بلند شد. واقعاً از این صدای تیریک، ذات ملوکانه شان در آن حالت به دهشت رفتند.... بعد از یک تفکر دور تکراراً

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

عقیده خود را ابراز فرمودند که من پیشتر هم نذر خود را تا اینجا گرفته بودم که مملکت را از سقو و دزدان خلاص کنم و اینک الحمدلله به آرزوی خود موفق آمدم. حالا مسئله پادشاهی را برای انتخاب ملت میگذارم، زیرا خود من ابداً این آرزو را ندارم، چنانچه در اول اراده و تصمیم خود را اعلان کرده ام. ولی اهالی، اعیان، علما و خوانین که حاضر بودند، بیشتر ازین صبرنکرده و با هلهله خیلی گرم اصرار به انتخاب خود کرده و اینرا هم افزودند که درین محفل تقریباً از عموم نقاط مملکت افراد موجود هست و علاوه برآن در تمام مملکت مستحقر از شما کسی را نمی بینیم و در تعطیل این امراض خطرهای بزرگ به وطن و مملکت عاید میشود. پس به نام خیر و وطن باید آن عهده را قبولدار شوید و باز دوباره صدای تبریک در داخل سلامخانه و نیز در خارج آن صدای تبریک بلند شد و به همین صورت گرمجوشی و اصرار ملت زامدار خود را انتخاب نموده تمنای تلافی گذشته را در سایه زامداری ایشان داعی شدند.» (کتاب "بحران و نجات"، صفحه 269-271)

### در کتاب "نادر افغان":

در اینجا نظری به قسمت های مهم بیانات سپهسالار محمد نادر خان به نقل از کتاب "نادر افغان" می اندازیم که در روز 24 میزان در مجلس سلامخانه ارگ کابل در آستانه قبول سلطنت بصورت آزاد و بدون کاغذ ایراد کرد، اما در کتاب مذکور متن بیانیه طولانی و نیز از نظر ادبیات فراتر از یک نطق آزاد ارائه شده است. سپهسالار در این نطق خود گفت: «برادران و عزیزانم! به تقریب این موفقیت قوای قومی افغانستان که بفضل الهی و مدد روحانیت حضرت نبوی در طرد نمودن و تشتت دزدان بیشراف و رفع نمودن آنهمه مظالم و وحشت و دفع نمودن آن مصائب و نگیب که از شامت اعمال بندگان خدا و سوء رفتار عمال ماضی شما و دگرعلل واقع شده است، کامیاب شده ایم، هر قدر که بدرگاه الهی شکرگذاری کنیم، کم است. اگر در انطفای این آتش که در افغانستان افروخته شده و تمام موجودیت وطن محبوب ما را در احتراق گرفته بود، لطف الهی و باز در عالم اسباب شجاعت و غیرت ملی و وحدت پسندی شما ملت عزیزم بذل مجاهدت نمیکرد، البته این سیل موحش، بنیان سلامت ملت و استقلال مملکت ما را، اگر کمی دگر دوام میکرد، از پا می انداخت.»

محمدنادر خان پس از ابراز امتنان از حضار و باقی ملت که در راه نجات کشور با او معاونت عملی و مالی کرده اند، در ادامه بیانات خود با اشاره با مشکلات بسیار که پس از رسیدن به وطن مواجه شده و اما از عزم خود منصرف نشده است، چنین گفت: «هر چند از روی سنجش و تدقیق موفقیت من درین اقدام بزرگ که همه ملت خواهان و وطن دوست ها از اصلاح و اداره آن مایوس بودند و من هم در اصلاح و تحلیل آن بمشکلات عظیمی سردچار شدم، فی هزار یک هم متصور نبود، با آنهم من مایوس نشدم، طپیدم و کوشیدم و به رقم رقم ملت را بمفاد و مضرت شان داناندم تا اینکه... با اینقدر یک موفقیت نائل شدم که امروز ما و شما بکمال مسرت در همچو از دحام جمعیت انبوه خوشیختانه جهت شکرگذاری ازین مراسم ربابیه اجتماع ورزیده ایم... چون این موفقیت ما و شما الی الان بکلی تمام نشده و هنوز هم رگ و ریشه این خطرات و اندیشه در هر کنار و گوشه موجود و به پیش روی ما و شما کارهای بسیار است، لذا نباید که ما به نشاط این مظفریت سرشار و بمظاهر فرحت گرفتار شویم. باید نه تنها ما و شما این اخگرهای شعله افروز انقلاب را بالمره خاموش کنیم، بلکه بتلافی این نقصانات وارده که از هر حیث و هر جهت وطن را بمشکلات انداخته است، نیز صرف مساعی جدی ورزیم.»

از قول نویسنده کتاب (برهان الدین کشکی) آمده است که: «در این محل از طرف جمهور حضار غلغله های مسرت باری که با تکبیر و تهلیل ممزوج بود، بالا شده تماماً تکلیف سلطنت را به جناب محمدنادر خان غازی تقدیم کرده و در قبولیت آن اصرار و این موضوع از هر گوشه و کنار تکرار میشد... تا اینکه متفقاً و متحداً آوازهای "زنده باد اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی نجات و استقلال بخشای افغانستان" طنین انداز فضا شد. جناب سپهسالار که از دیدن این اوضاع و اصرار عموم بحیرت و دهشت فرو رفته بودند، بعد از تفکر و تعمق این غلغله را با اصرار و قرارتی در موضوع عدم تحمل بارگران سلطنت بر نطق خود دوام دادند و گفتند: "قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه

جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر و خدمت ملک و ملت را مینمائیم. مطلب من از ابتداء چنانچه درجراید دنیا اعلان نموده ام هدف من رفع این بحران و خانه جنگی و مظالم سقو و بوجود آوردن وحدت ملی عمومی بوده است که خوشبختانه به آن موفق شدیم... همین افتخار و اعتبار بما کافی است که بمانند یک عسکر فداکار افغانستان من و عامه افراد خاندانم تفنگ را بشانه گرفته همان وظیفه مقررۀ خود مانرا انجام دهیم و امر سلطنت را باتفاق عمومی و آرای ملت بگذاریم و هر شخص را که ملت انتخاب میکند، ما بکمال مسرت باو بیعت میکنیم.»

باز هم از قول نویسنده کتاب آمده است که: «غلغلۀ عمومی [بالا شد که] "پادشاه ما شمائید که همیشه از ما دستگیری کرده اید و در حصول مفاخر ملی و وطنی ما دائماً فداکاری کرده اید... ما در افغانستان همچو کسی را سراغ نداریم که طاقت و تحمل این بارگران را داشته باشد... از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص درین محضر حضور دارند و همه معتقد اند که جز از ذات شما سزاوار این مقام دیگر [کسی] نیست... لذا ما از حضور شما که به عذر و الحاح و کمال مسرت و رضا شما را به پادشاهی و اولی الامر خود قبول میکنیم. رجا و تمنا داریم که ضرور بصد ضرور این خدمت مملکت را قبول کنید و باین حس قدردانی ما صدمه وارد نکنید.»

نویسنده کتاب می افزاید که: «در اینجا عموم اعیان و معاریف کابل و شش گروهی و تمام وکلای افغانستان در عصر امانی و سقوی بکابل آمده بودند [؟؟] برای دست دادن بیعت و اطاعت بحضور این ذات با دیانت طویت هجوم آوردند و پروانه وار اطراف این شمع ضیاءبار افغانستان را در حلقه گرفته عموماً به حضور شان عرض فدویت و اخلاص و صمیمیت را مینمودند و بهمین صورت گویا افغانستان ازین بحر پر از طغیان انقلاب، این گوهر گرانمایه را بدست آوردند و این پادشاهی بالاستحقاق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی که بطیب خاطر و اتفاق آرای عمومی و اکثریت مطلقه و اصرار و الحاح متمادیه که ما بشمۀ از آن اشاره کردیم، مصداق صحیح این آیه شریفه گردید: "ان الارض بیننا العبادی الصالحون"» (برگرفته از کتاب "نادر افغان"، نویسنده - برهان الدین کشکی، صفحه 576 تا 587)



### در کتاب "یاد داشتهای من":

بقلم سردار شاه ولی خان شرحی از جریان مجلس سلامخانه گزارش یافته که بعضی قسمت های آنرا ذیلاً اقتباس میدارم، او می نویسد: «موکب سپهسالار در میان هلهله شادمانی و احساسات گرم مردم آهسته آهسته [از چهلستون] جانب شهرمی آمد و او با هر دسته اظهار لطف و مرحمت می نمود. در سلامخانه سران شهر رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف و علما و نویسندگان، اعضای شورای دولت و هیئت کوردپلماتیک حاضر شده بودند. سران لشکرهای قومی نیز جابجا اخذ موقع کردند. سپهسالار در میان جوش احترامات به سلامخانه وارد شد و در موضعی که قبلاً خود مردم انتخاب کرده بودند، قیام کرد و آنگاه خطابه مفصل ایراد نمود.» سپهسالار در یک قسمت بیانیه خود گفت: «یکی از آرزو هائیکه داشتم، انجام یافت. این خدمت بسیار مختصر بود. اکنون پایتخت از سلطۀ حبیب الله نجات یافته و او با رفقای خود فراری شده، امیدوارم به توفیق خدا افغانستان حیات نوین خود را آغاز کند. اساس این زندگی به عقل و درایت مردم افغانستان مربوط است؛ اکنون شما سرنوشت خود را تعیین کنید و راه را برای آینده روشن سازید. من جز خدمت برای سربلندی افغانستان آرزوی نداشته و ندارم، خود شما رژیم سلطنت خود را

تعیین نمایند. من یک توصیه دارم که در هر امر بخدا توکل و به خودی خود اعتماد داشته باشید. من و خاندان من هر جا باشیم، خدمتگزار افغانستان خواهیم بود.»

شاه ولی خان در ادامه می نگارد که: «یکباره غریو مردم بلند شد، همه آواز برآوردند که: "ما شما را از اوایل عمرتان می شناسیم، شما باین تن بیمارجان بازی کردید و خاندان خود را قربانی دادید، در تمام ادوار به امانت و فداکاری امتحان شده آزادی ما را مسترد کردید و شما ما را نجات دادید، افغانستان بهتر از شما برای سلطنت خود کسی را سراغ ندارد، شما پادشاه ما میباشید و ما به شما بیعت میکنیم". سپهسالار مردم را با اشاره دست خاموش کرد و آنگاه گفت: "من خدمتیکه شایسته ذکر باشد، نکرده ام و بحیث یک فرد شما وظیفه خود را انجام دادم. من خود را از تحمل بارگران سلطنت عاجز میدانم و هرگز به این کار تن نمیدهم. شما با اعلیحضرت امان الله خان و یا یکی از خاندان شانرا به سلطنت انتخاب کنید. من قول میدهم که از صمیم قلب به انتخاب شما موافقت دارم". دوباره صدای مردم بلند گردید و به اصرار و سوگندهای غلیظ می گفتند: "ما جز شما کسی را شایسته سلطنت نمی شناسیم". از همه اولتر سردار محمد عمرخان و سردار محمد امین الله خان پسران اعلیحضرت ضیاء الملک والدین [امیر عبدالرحمن خان] دویندند که دست های سپهسالار را بوسیده بیعت کنند، صفوف برهم خورد و سائیرین هر کدام برای بیعت هجوم نمودند. سپهسالار دست خود را نداد و مردم را بار دیگر ساکت نموده به آواز بلند گفت: "از اعتماد شما تشکر و خواهش میکنم این بارگران را بدوش من نگذارید". در این میان حکمت بایور سفیر ترکیه که در هنگام انقلاب [اغتشاش] نیز افغانستان را ترک نکرده بود، پیش آمد و به تفصیل سخن راند.»

عکس مقابل: سردار شاه ولی خان (بعداً مارشال) و سردار شاه محمود خان (بعداً سپهسالار) - برادران سپهسالار محمدنادر خان که در جنگهای سمت جنوبی علیه قوای سقوی زیاد فعالیت کردند، و اما اگر قوای قبایلی وزیری و میسود به کمک شان نمیرسید، فتح کابل بدست آنها مشکل و حتی ناممکن بود.



نویسنده کتاب علاوه میکند که: «هنوز سخن حکمت بایور به پایان نرسیده بود که مردم از چهار طرف هجوم آوردند و بیعت کردند. سپهسالار نیز که خود را در میان الحاح و هجوم و ببقراری مردم محصور دید و هیچ چاره نداشت، مردم را خاموش ساخته گفت: "چون

قبول این امر هرگز برضای من نمیباشد، من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را بحیث یک قربانی قبول نموده حاضریم که خود را در راه خدمت شما فدا کنم". صدای تکبیرها و زنده بادها فضای سلامخانه را به جنبش آورد و چون این آوازه به بیرون سلامخانه رسید، غریو شادمانی مردم بلند شده لشکرهای قومی که در اطراف سلامخانه و باغ دلکشا و جاده طرف مشرق ارگ بودند، به نواختن دهل و شلیک تفنگ پرداختند، اضطراب مردم فرونشست و اندک اندک آرام شدند.»

شاه ولی خان در پایان یادداشتهای خود به این نکته اشاره کرد که: «ارگ هنوز قابل سکونت نبود، اعلیحضرت بناچار برای اقامت شبانه خویش در منزل محمد هاشم خان فرقه مشر و برای اداره امور سلطنت در منزل سردار فتح محمدخان [واقع باغ علیمردان] اقامت گزیدند.» (شاه ولی: "یادداشتهای من"، صفحه 104-107)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم